

# عقیده ابن تیمیه مبنی بر تجسیم خداوند و ازلی بودن مخلوقات

دکتور محمد عمر جویا

فروردین/ حمل ۱۴۰۱

Bayyinat.org

## الف. تجسیم یا جسم بودن خداوند

ابن تیمیه در کتاب «بیان تلبیس الجهمیه فی تأسیس بدعهم الکلامیه» (که دربرگیرنده محتوای کتاب دیگرش بنام «التأسیس فی رد اساس التقدیس» یا «نقض اساس التقدیس» است) عقائد اشعری‌ها و شافعی‌ها و حنفی‌ها را بر نفی جسم، نفی مکان، نفی حیز و جهت، و نفی حد برای ذات خداوند متعال، و تأویل استوا بودن ذات خداوند بر عرش را رد میکند. با آنکه هردو کتابش بر رد «تأسیس التقدیس» امام فخرالدین رازی نوشته است، اما بر سائر امامان اهل سنت و جماعت که خداوند را از مکان، تجسیم، حد و جهت منزّه می دانستند و استوا بودن او بر عرش را به تأویل می گرفتند، می تازد و آنها را به عقیده «جهمیه» (فرقه ای که صفات الهی را نفی می نمودند) و عقیده «معتزله» متهم می سازد.

او استدلال می ورزد که نه اثبات جسم و نه نفی جسم برای خداوند متعال در قرآن و سنت به اثبات رسیده است. او بر اشعری‌ها و ماتریدی‌ها ازین بابت می تازد که چرا به جواب عقائد مجسمه گفتند که «خداوند جسم نیست»، زیرا چنین بیانیه موجب نفی صفت الهی (یعنی، به زعم ابن تیمیه، نفی صفت تجسیم) می گردد. او در چندین کتابهای خویش، منجمله «شرح حدیث النزول»، «منهاج السنة»، و «مجموع الفتاوی»، گفته است که:

«وأما الشرع فمعلوم أنه لم ينقل عن أحد من الأنبياء ولا الصحابة ولا التابعين ولا سلف الأمة أن الله جسم أو أن الله ليس بجسم، بل النفي والإثبات بدعة في الشرع.» (شرح حدیث النزول، صفحه ۲۵۸)  
ترجمه: «و در شرع معلوم است که از هیچ یک از انبیاء، صحابه، تابعین و سلف امت نقل نشده است که خداوند جسم است یا خداوند جسم نیست، بلکه نفی و اثبات [جسم برای خداوند] بدعت در شرع است.»

در کتاب «درء التعارض العقل والنقل» یک قدم پیشتر می رود و به صراحت می گوید که خداوند در قرآن مجید هرگز تجسیم را برای خویش نفی نکرده است:

«وكذلك اسمه الصمد ليس في قول الصحابة «إنه الذي لا جوف له» ما يدل على أنه ليس بموصوف بالصفات: بل هو على إثبات الصفات أدل منه على نفيها... وكذلك قوله {ليس كمثله شيء وهو السميع البصير} [الشوري: ۱۱]، وقوله {هل تعلم له سمياً} [مريم: ۶۵]، ونحو ذلك، فإنه لا يدل على نفي الصفات بوجه من الوجوه، بل ولا على نفي ما يسميه أهل الاصطلاح جسماً بوجه من الوجوه.» (درء التعارض العقل والنقل، جلد ۱، صفحه ۱۱۵)

ترجمه: «همینگونه نام الصمد در سخن صحابه اینگونه نیست که [گویا] «او آنست که تهی گاه ندارد» چنانکه دلالت ورزد که او موصوف به صفات نباشد، بلکه [نام الصمد] بر اثبات صفات بیشتر دلالت می‌کند تا بر نفی صفات... و همینگونه آیات «او را هیچ چیزی همانند نیست» [الشوری: ۱۱] و «آیا برای او هم‌نامی سراغ داری؟» [مریم: ۶۵] و مانند اینها بر نفی صفات - در هیچ وجهی از وجوه - دلالت نمی‌کنند، و حتی بر نفی آنچه که اهل اصطلاح «جسم» نامیده اند - در هیچ وجهی از وجوه - دلالت نمی‌کنند.»

در کتاب «التأسیس فی رد أساس التقدیس» (که بنام «نقض اساس التقدیس» نیز یاد می‌گردد) همین سخنان را تکرار کرده است. در عصر حاضر، تنها جلد اول این کتاب به نشر رسیده است، و جلد دوم این کتاب نشر نشده است. شیخ زاهد کوثری حنفی که این کتاب را دیده بود، در «مقالات» خویش از متن جلد دوم این کتاب نقل می‌کند که ابن تیمیه گفته است:

«این واضح است که قرآن، سنت و اجماع در هیچ جا نمی‌گویند که همه اجسام مخلوق اند، و در هیچ جا نمی‌گویند که خداوند جسم نیست. هیچ یکی از امامان مسلمین چنین سخنی را بر زبان رانده اند. پس اگر من از گفتن این سخن اجتناب ورزم، مرا از دین و شرع بیرون نمی‌سازد.»

همچنان، به نقل از شیخ زاهد کوثری حنفی، ابن تیمیه در همین کتاب باز هم گفته است:

«شما [اشعری‌ها] می‌گویید که خداوند نه جسم است و نه جوهر، نه محدود به مکان است، و نه هم جهت دارد، نه میتوان به او همچون شی قابل دید و لمس اشاره کرد، و نمی‌توان هیچ چیز از او را از ذات او جدا پنداشت. شما این را بر بنیاد آن می‌گویید که گویا خداوند نه قابل تجزیه است و نه هم دارای اجزا میباشد، و اینکه او نه حد دارد و نه نهایت. به این ترتیب مردم را منع می‌کنید از گفتن اینکه او حد دارد و قدر (مقدار) دارد، و یا اینکه بعدی دارد که نامحدود است. اما شما چگونه به خود اجازه می‌دهید [تا چنین حرفی را بگویید] در حالیکه هیچ ثبوت یا سندی از قرآن و حدیث [برای این گفته‌های خود] ندارید؟!»

در «منهاج السنة» منظورش را از جسم بودن خداوند شرح می‌دهد:

«وقد یراد بالجسم ما یشار إلیه أو ما یری أو ما تقوم به الصفات، واللّه تعالی یری فی الآخرة وتقوم به الصفات ویشیر إلیه الناس عند الدعاء بأیدیهم وقلوبهم ووجوههم وأعینهم، فن أراد بقوله: لیس بجسم هذا المعنی قیل له: هذا المعنی الذی قصدت نغیه بهذا اللفظ معنی ثابت بصحیح المنقول وصریح المعقول، وأنت لم تقم دلیلاً علی نغیه.» (منهاج السنة، جلد ۲، صفحات ۱۳۴ و ۱۳۵)

ترجمه: «اگر منظور از [لفظ] جسم، مرکب بودن آن باشد چنانکه آن را اجزای مختلف باشد، یا قابل تجزیه و جدا شدن باشد، یا مرکب از ماده و صورت باشد، یا مرکب از اجزای یگانه باشد که بنام جوهر یاد می‌گردند، خدای تعالی از همه این‌ها منزّه است. .... اگر منظور از [لفظ] جسم آن باشد که بتوان بسوی او اشاره کرد، یا او را دید، یا توسط آن صفات [چون بینایی و شنوایی و لامسه] قیام یابند، [در واقع] خدای تعالی در روز آخرت

دیده می‌شود، و صفات به او قائم اند، و مردم حین دعا کردن بسوی او با دست و قلب و روی و چشم اشاره می‌کنند. پس اگر کسی می‌گوید که «او جسم نیست» درحالی که منظورش همین معانی باشند [که اینک ذکر کردیم]، برایش گفته شود که: این معانی را که می‌خواهید با چنین سخن تان نفی کنید، در واقع در منقولات صحیح و معقولات صریح ثابت اند؛ چرا دلیل بر نفی این‌ها می‌آورد؟»

در «الرسالة الأكملية في ما يجب لله من صفات الكمال»، ابن تیمیه حس لامسه را برای خداوند سبحانه و تعالی به اثبات می‌رساند:

«والله سبحانه منزلة عن الأكل بخلاف اللمس، فإنه بمنزلة الرؤية. وأكثر أهل الحديث يصفونه باللمس، وكذلك كثير من أصحاب مالك والشافعي وأحمد وغيرهم، ولا يصفونه بالذوق... وقال جمهور أهل الحديث والسنة: نصفه أيضاً بإدراك اللمس، لأن ذلك كمال، لا نقص فيه، وقد دلت عليه النصوص. بخلاف إدراك الذوق، فإنه مستلزم للأكل، وذلك مستلزم للنقص.» (الرسالة الأكملية، صفحات ۶۸ و ۶۹)

ترجمه: «خداوند سبحانه از خوردن و نوش منزله است، برخلاف [حس] لامسه، زیرا حس لامسه به منزلت رؤیت [و بینایی] است. و اکثر اهل حدیث او را با حس لامسه توصیف نموده اند، و همینگونه پیروانی از مالک و شافعی و احمد [بن حنبل] و دیگران [به همین عقیده بودند]، ولی این‌ها او را با ذائقه داشتن [برای خوردن و نوش] وصف نکرده اند... و جمهور اهل حدیث و سنت گویند: ما او را با قوه حسی لامسه («بإدراك اللمس») توصیف می‌کنیم، زیرا این کمال است نه نقص. و بر این امر از نصوص [قرآن و حدیث] دلیل وجود دارد، برخلاف قوه ذائقه که مستلزم خوردن می‌باشد و خوردن مستلزم نقص است.»

## ب. اثبات مکان، حد، جهت و حرکت برای خداوند

ابن تیمیه به وضاحت «حد»، «جهت»، و «مکان» را برای ذات خداوند متعال ثابت می‌سازد، و نفی این‌ها را نفی صفات الهی تلقین می‌کند.

در «منهاج السنة» می‌نویسد:

«وجمهور الخلق على أن الله فوق العالم، وإن كان أحدهم لا يلفظ الجهة فهم يعتقدون بقلوبهم و يقوون بألسنتهم ربهم فوق.» (منهاج السنة، ج ۲، ص ۶۴۲)

ترجمه: «جمهور مردم به این [باور] اند که خداوند در بالای جهان است. و هیچ یک از ایشان نبوده که زمانی که لفظ «جهت» را [برای خداوند] بکار می‌بردند به قلب‌های خویش بدین باور نبوده باشند و بر زبان نگفته باشند که پروردگار شان در بالا است.»

در «درء تعارض العقل والنقل» می نویسد:

«وقد اتفقت الكافة من المسلمين والكافرين أن الله في السماء وحدوه بذلك إلا الميرسي الضال وأصحابه حتى الصبيان الذين لم يبلغوا الحنث قد عرفوا ذلك إذا أحزن الصبي شيء يرفع يده إلى ربه ويدعوه في السماء دون ما سواها وكل أحد بالله وبمكانه أعلم من الجهمية.» («درء تعارض العقل والنقل»، ج ۲، صفحات ۵۹ و ۶۰)

ترجمه: «کافه‌ای از مسلمانان و کافران اتفاق نظر دارند که خداوند در آسمان است و وی را بدان «حد» دانسته اند، جز میرسی گمراه و اصحاب او. حتی کودکانی که هنوز به بلوغ نرسیده اند او را چنین می‌شناسند. اگر کودکی از برای چیزی محزون گردد، دست خود را بسوی پروردگارش بلند می‌کند و او را در آسمان‌ها می‌خواند، فراتر از دیگران. هر یک از مردم، خداوند و مکانش را بهتر از جهمیه می‌شناسند.»

او همچنان، کسانی را که «حد داشتن» خداوند را نمی‌پذیرند صریحاً تکفیر می‌کند:

«فهذا كله وما أشبهه شواهد ودلائل على الحد، ومن لم يعترف به فقد كفر بتنزيل الله وجحد آيات الله.» («درء تعارض العقل والنقل»، جلد ۲، صفحه ۵۸)

ترجمه: «پس همه آنچه [تا اینجا نقل کردیم] و مانند این‌ها، شواهد و دلائل بر حد داشتن خداوند می‌باشند. و هر آنکه به این اعتراف نکند، پس به آنچه که خداوند [از قرآن] فر فرستاده است کفر ورزیده و آیات خداوند را انکار نموده است.»

در «بیان تلبیس جهمیه» به وضاحت می‌گوید که مافوق بودن خداوند بر جهان به معنی حقیقی آن است نه به معنی مجازی آن:

«والبارىء سبحانه وتعالى فوق العالم فوقية حقيقية ليست فوقية الرتبة.» («بیان تلبیس الجهمیه»، ج ۱، ص ۳۹۰)

ترجمه: «باری سبحانه وتعالى فوق جهان است، و این فوقیت حقیقی است نه فوقیت رتبه.»

او حرکت کردن را برای ذات خداوند ثابت می‌داند:

«وأئمة السنة والحديث على إثبات النوعين وهو الذي ذكره عنهم من نقل مذهبهم كحرب الكرمانى وعثمان بن سعيد الدارمي وغيرهما بل صرح هؤلاء بلفظ الحركة وأن ذلك هو مذهب أئمة السنة والحديث من المتقدمين والمتأخرين.» («درء تعارض العقل والنقل»، ج ۲، صفحه ۷).... «لأن الحي القيوم يفعل ما يشاء ويتحرك إذا شاء ويهبط ويرتفع إذا شاء ويقبض ويبسط ويقوم ويجلس إذا شاء، لأن أمانة ما بين الحي والميت التحرك، كل حي متحرك لا محالة، وكل ميت غير متحرك لا محالة.» («درء تعارض العقل والنقل»، ج ۲، ص ۵۱).

ترجمه: «ائمه سنت و حدیث بر اثبات [صفات تحرک] بر دو دسته اند. کسی که از مذهب ایشان چون حرب الکرمانی و عثمان بن سعید الدارمی و دیگران نقل می کنند لفظ حرکت را صریحاً ذکر می کنند. و همین مذهب ائمه سنت و حدیث از متقدمین و متأخرین است.» («درء تعارض العقل والنقل»، ج ۲، صفحه ۷)....

«عثمان بن سعید الدارمی گفته است: [ذات حیّ قیوم هر چه خواهد انجام می دهد، پائین می رود و بالا می رود هرگاه که خواهد، قبض و بسط می کند [شاید بدین معنی که: خورد می نشیند و فراخ می نشیند]، ایستاده می شود و می نشیند هرگاه که خواهد. زیرا امر [مميزه] میان زنده و مرده تحرک است: هر زنده ای متحرک است لا محال، و هر مرده ای غیر متحرک است لا محال» («درء تعارض العقل والنقل»، ج ۲، ص ۵۱).

او همچنان پائین آمدن خداوند را از عرش به آسمان اول به پائین آمدن یک انسان «تشبیه» کرده است. ابن حجر العسقلانی در کتاب «الدرر الکامنة» (ج ۱، صفحه ۱۸۰) به نقل از نجم الدین ابوالرفیع الطوفی، شاگرد ابن تیمیه؛ الکتانی در «فهرس الفهارس» (ج ۱، صفحات ۲۰۱ و ۲۰۲) نیز به نقل از الطوفی؛ و ابن بطوطه در سفرنامه «الرحلة» (ج ۱، صفحه ۱۱۰) نقل می کنند که روزی ابن تیمیه از سر منبر پائین آمد و گفت: «پائین آمدن خداوند [از عرش به آسمان اول] همینگونه است که من پائین آمدم.»

## ج. اثبات آواز حادث برای خداوند

با آنکه ابن تیمیه کلام نفسی خداوند را کلام قدیم می داند، اما کلام خداوند را دارای صوت و آواز می داند که این صوت و آواز حادث . مخلوق اند:

«وحيثئذٍ فكلامه قديم مع أنه يتكلم بمشيئته وقدرته وإن قيل إنه ينادي ويتكلم بصوت ولا يلزم من ذلك قدم صوت معين.» («رسالة في صفة الكلام»، صفحه ۵۱)

ترجمه: «کلام خداوند قدیم است، زیرا او با مشیئت و قدرت خویش کلام می کند. و گفته اند که [کلام خداوند] آواز دارد و او با صوت به کلام می پردازد، و ازین [امر] قدیم بودن این صوت لازم نمی گردد.»

«قول من يقول إنه لم يزل متكلمًا إذا شاء بكلام يقوم به وهو متكلم بصوت يسمع وإن نوع الكلام قديم وإن لم يجعل نفس الصوت المعين قديمًا وهذا هو المأثور عن أئمة الحديث والسنة وبالجملة أهل السنة والجماعة أهل الحديث.» («منهاج السنة»، جلد ۲، صفحه ۳۶۲)

ترجمه: «سخنی است که گفته اند: او از ازل متکلم... بوده است، و او متکلم به صوتی که شنیده می شود است. کلام او قدیم است، با آنکه [قدامت کلام] نفس صوت را قدیم نمی سازد. و این همان [عقیده ای] است که از امامان حدیث و سنت و از همه اهل سنت و جماعت اهل حدیث مأثور است.»

«وجمهور المسلمین یقولون: إن القرآن العربي كلام الله، وقد تكلم الله به بحرف وصوت، فقالوا: إن الحروف والأصوات قديمة الأعيان.» (مجموع الفتاوى، جلد ۵، صفحه ۵۵۶)

ترجمه: «جمهور مسلمانان گفته اند که: قرآن عربی کلام خداوند است، و خداوند آن را با حرف و صوت [به جبرئیل] تکلم نموده است. پس گفتند که: حروف و اصوات اعیان قدیم اند.»

## د. جازز دانستن حدث به صفات و ذات الهی

ابن تیمیه بدین باور بود که تغییر و دگرگونی در ذات و صفات او رخ می دهد. یعنی، زمانی که حادثه‌ای در جهان واقع شود، این واقعه در علم خداوند تغییری را ایجاد می کند، یا زمانی که خداوند چیز تازه‌ای می آفریند یا از یک مکان به مکان دیگر حرکت می کند، این دو امر در ذات او تغییری وارد می کنند:

«فإن قلت لنا: فقد قلت بقیام الحوادث بالرب، قلنا لكم: نعم وهذا قولنا الذي دل عليه الشرع العقل.» (منهاج

السنة، جلد ۲، صفحه ۳۸۰)

«اگر شما بما بگوئید که: آیا سخن از قیام حوادث به پروردگار می زنید؟ برای شان می گوئیم: بلی و بر این سخن ما شرع و عقل دلالت دارند.»

«فقد يرد به الأعراض والتفاصيل والله منزه عن ذلك، ولكن يقوم به ما شاءه ويقدر عليه من كلامه وأفعاله ونحو

ذلك مما دل عليه الكتاب والسنة.» (منهاج السنة، جلد ۲، صفحه ۳۸۱)

«اگر مراد از لفظ حوادث اعراض و تفایص باشد، پس خداوند ازین ها منزّه است. و اگر [مراد از حوادث] به

وقوع پیوستن آنچه که اراده و مقدر کرده است در ذات او باشد (يقوم به ما شاءه ويقدر عليه) از کلام او و

افعال او و مانند این‌ها، دلیل آن در کتاب و سنت آمده است.»

## ه. ازلی بودن عالم کائنات

ابن تیمیه در کتابهای چون «منهاج السنة النبوه»، «موافقات صريح المعقول لصحيح المنقول»، «شرح حديث النزول»، و فتاوی خویش گفته است «حوادث لا أول لها، لم تزل مع الله»، یعنی عالم حوادث در کل آغاز و نقطه اول ندارد، و همیشه با ذات خداوند بوده است.

این بدین معنی است که عالم حوادث (یعنی مخلوقات و کائنات در کل) ازلی اند، زیرا خداوند از ازل خالق بود و صفت خالق بودن او ایجاب میکند که جهان حوادث همیشه با او بوده باشد. ابن تیمیه میان جهان فعلی (یا جهان انفرادی) و جهان حوادث در کل (یا جنس حوادث در کل) تفکیک می ورزد. او میگوید که جهان فعلی ما مخلوق است یعنی خداوند زمین و آسمان و آفتاب و انسان را در این جهان خلق کرده، ولی چنین نیست که پیش از خلقت این جهان، خداوند تنها بوده باشد و هیچ چیزی

جز او وجود نداشته است. بلکه پیش ازین جهان نیز، جهان هایی وجود داشته، به همینگونه تا لایتناهی در ازل. پس جهانِ حوادث در کل، ازلی و غیرمخلوق اند و موازی با ذات خداوند همیشه وجود داشته اند.

ابن حجر عسقلانی، شارح مشهور صحیح بخاری، و معاصر ابن تیمیه، در شرح حدیث «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ قَبْلَهُ» (خداوند بود و هیچ چیزی پیش از وی وجود نداشت) همین نظر ابن تیمیه را درباره ازلی بودن عالم مخلوقات در «فتح الباری» یادآور میشود.

ابن تیمیه بر ابن حزم (از مذهب ظاهری) که گفته بود «اجماع بر این است که خداوند قدیم و ازلی است و هیچ چیزی با او از ازل وجود نداشته»، نیز می تازد و میگوید:

«وَأَعْجَبَ مِنْ ذَلِكَ حِكَايَتَهُ الْإِجْمَاعِ عَلَى كُفْرٍ مِنْ نَازِعٍ أَنَّهُ سَبْحَانَهُ لَمْ يَزَلْ وَحْدَهُ وَلَا شَيْءٌ غَيْرُهُ مَعَهُ...» (نقد

مراتب اجماع، صفحه ۳۰۳)

ترجمه: «عجیب تر اینست که ابن حزم اجماع بر کفر را - که گویا خداوند از ازل تنها بوده است و هیچ چیزی با ذات او وجود نداشته - حکایت میکند.»

یعنی ابن تیمیه عقیده اینکه گویا خداوند در ازل بود و هیچ چیز با او در ازل وجود نداشت (چنانکه در «فقه اکبر») و «عقیده الطحاویه» آمده است) کفر میدانند.

آنچه بسیار عجیب است که ابن تیمیه همواره بر علم کلام می تازد و متکلمین اسلامی چون اشعری، باقلانی، جوینی، غزالی، رازی و دیگران را پرورده فلسفه یونانی میخواند و آنها را بدعت آوران در دین اسلام می نامد. درحالی که اصل نظریه ابن تیمیه در باب ازلی بودن جهان حواث در کل، از آن ابن رشد اندلسی - که فیلسوفی از فلسفه مشاء (فلسفه ارسطو که فارابی و ابن سینا نیز شامل اند) - می باشد.

## مأخذ و منابع:

- «الرسالة الأكملية في ما يجب لله من صفات الكمال»، ابن تيمية، تصحيح احمد حمدي إمام، المطبعة المدني، القاهرة: ١٤٠٣ هـ.
- «الرسالة في صفة الكلام»، ابن تيمية، رسائل سلفية ٣، تصحيح طارق السعود، دار الهجرة: بيروت.
- «بيان تلبس الجهمية في بدعهم الكلامية»، ابن تيمية، تصحيح يحيى بن محمد الهندي، مجمع الملك فهد: ١٤٦٢ هـ.
- «درء تعارض العقل والنقل»، ابن تيمية، تصحيح محمد رشاد سالم، جامعة الإمام محمد بن سعود: ١٤١١ هـ.
- «شرح حديث النزول»، ابن تيمية، تصحيح محمد بن عبدالرحمن الخميس، دارالعاصمة: ١٤١٤ هـ.
- «مجموع الفتاوى»، ابن تيمية، تصحيح عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، مجمع الملك فهد، ١٤١٦ هـ.
- «منهاج السنة النبوية في نقض كلام الشيعة القدرية»، ابن تيمية، تصحيح محمد رشاد سالم، جامعة الإمام محمد بن سعود: ١٤٠٦ هـ.
- «مراتب الاجماع» لابن حزم الظاهري ويليهِ «نقد مراتب الاجماع» لابن تيمية، به تصحيح حسن احمد احبر، دار ابن حزم: ١٤١٩ هـ.